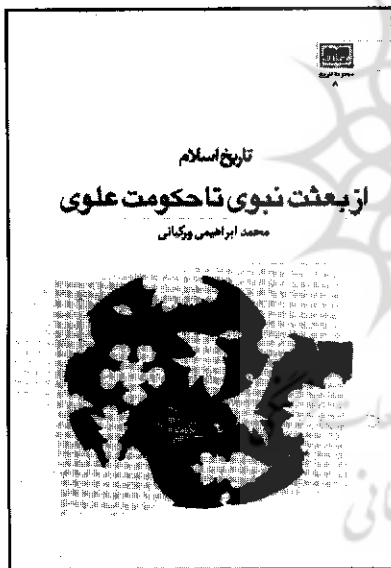


پاسخ به نقد کتاب

تاریخ اسلام از بعثت نبوی تا حکومت علوی



محمد ابراهیمی ورکیانی

اشاره:

در شماره ۷۴ - ۷۵ (سال هفتم،

شماره ۲ و ۳ آذر و دی ۱۳۸۲)، ص ۲۵

کتاب ماه دین، کتاب از بعثت نبوی تا

حکومت علوی، نوشته آقای محمد

ابراهیمی ورکیانی توسط آقای علی حسن

بیگی نقد و بررسی شد. پاسخ نقد جناب

آقای ورکیانی اخیراً به کتاب ماه دین

رسید که اینک تقدیم خوانندگان گرامی

می شود و حسن برخورد نویسنده محترم

را به فال نیک می گیرد، ضمن آنکه گلایه

صمیمانه ایشان را تذکاری سودمند و

بحق تلقی می کند، ان شاء الله با طراحی

سازوکاری مناسب، مقالاتی که در نقد آثار

به چاپ می رسد در اختیار مؤلفان محترم

قرار خواهد گرفت.

اولین اشکال فاضل ارجمند آقای حسن بیگی این است که چرا از منابعی مانند آثار آقای جعفر مرتضی و هاشم معروف استفاده نشده است؟! پاسخ اینکه آنچه در یک تألیف مهم است انتقان منابع مورد استفاده است نه فراگیری و عمومیت آن، چه اینکه مراجعه به همه کتب کاری طاقت فرسا و احیاناً ممل خواهد بود. به خصوص که درباره تاریخ اسلام ترجیح با منابعی است که از نظر تدوین هر چه نزدیک تر به زمان وقوع این حوادث تاریخی فراهم آمده باشد و از این نظر ظاهراً در کتاب فوق اشکال زیادی وجود ندارد.

۲- اشکال دوم ناظر به سابقه تمدن در جزیره العرب است. خواننده محترم باید توجه داشته باشد که جزیره العرب باشبه جزیره عربستان و به خصوص بخش مرکزی عربستان متفاوت است و عدم سابقه تمدن

مسیحی بوده‌اند، عبیدالله بن حشش پسر عمه پیامبر اکرم (ص) و شوهر اول ام حبیبیه ام المؤمنین و نیز سکران بن عمرو که هر دو از مسلمانان اولیه و مهاجر به حبشه بوده‌اند نیز در آغاز مسیحی بوده^۲ و به مسیحیت بازگشته‌اند. و روابط مردم مکه با مردم حبشه و احترام ویژه آنان به مسیحیت نیز غیر قابل انکار است. و مسجد ضرار را نیز مسیحیانی مانند ابوعامر پدر حنظله غسیل الملئکه به وجود آوردند و اینان نیز که پیش از اسلام به مسیحیت گراییده بودند زمانی که از همکاری با قریش بر ضد اسلام طرفی نیستند به روم مهاجرت کردند. چنانکه جمیل بن ایهم چنین کرد و همراه سی هزار نفر به دولت روم پناهنده شد.

۵- در ارتباط با نقش عمرو بن لحنی رئیس قوم خزاعه که با منطق شرک و بت پرستی تولیت را از برهمنیان و فرزندان اسماعیل غصب کرده‌اند تقریباً همه مورخان و سیره نویسان اولیه از جمله کلبی در کتاب الاصنام اتفاق نظر دارند. و عمرو بن لحنی نیز به سادگی به این کار موفق نشد بلکه حتی شعار توحیدی حج را که از زمان حضرت ابراهیم (ع) مطرح بود با جمله «الاشریکا هولک» تحریف کرد و به تدریج بت‌ها را به عنوان شفیعان در دربار خداوند مطرح کرد. البته جاذبه تمدن‌های بابل و مصر و صابثان و مهرپرستان یمن و... نیز در این پذیرش نقش داشته است. مهم این است که مسعودی نیز عمرو بن لحنی را اولین مروج بت پرستی در مکه می‌داند (بنگربید به ج ۱، ص ۴۱۸) هر چند بعضی از نویسندگان تقدس سنگ‌های حرم را مطرح ساخته‌اند، به نظر نگارنده غیر معقول می‌نماید چه اینکه آیین بت پرستی در کشورهای مجاور جزیره العرب طرفداران زیادی داشته و مردم مکه در جریان آن قرار داشته‌اند و حمل سنگ‌های حرم برای عبادت منطقی به نظر نمی‌رسد. به هر حال نکته مورد توجه ناقد محترم از نظر نویسنده این کتاب مخفی نبوده است.

۶- درباره استفاده مسلمانان از اصل پناهندگی چه در مکه و چه در حبشه جای کمترین تردیدی نیست. درباره استفاده شخص رسول خدا از پناهندگی نیز نویسندگان اولیه مانند ابن سعد به صورت قاطع آورده‌اند که مطعم بن عدی پیامبر را پناه داده و لذا در جنگ بدر به خاطر قدردانی از کار او پیامبر (ص) فرمود: اگر مطعم زنده بود همه اسرای مکه را به خاطر او آزاد می‌ساختم. اما عدم پناهندگی پیامبر (ص) بر حمزه (رضی) و... ظاهر او واضح است که آنان خود نیز مانند پیامبر (ص) چه محتاج به پناهندگی بودند و به همین علت به حبشه و مدینه و...

کهن در بخش مرکزی، منافاتی با وجود تمدن در بخش‌های شمالی و جنوبی و شرقی ندارد و درباره تمدن ملت‌های عاد و ثمود و قوم سبا و جز آن در قرآن کریم به اندازه کافی شواهد وجود دارد. لذا اظهارات واقدی درباره اینکه در قریش بیش از هفده نفر با سواد وجود نداشته گذشته از اینکه اغراق آمیز است، منافاتی با حضور دانشمندی در میان غسانیان و آل منذر و قحطانیان یمن و غیره ندارد. زیرا قریش فقط یکی از اقوام عرب در بخش مرکزی بوده و مهم‌تر اینکه واقدی از اصحاب پیامبر هفده نفر را نویسنده می‌داند نه همه قریش را؛ گفتار علی (ع) در نهج البلاغه نیز ناظر به مخاطبین خود از مردم بخش مرکزی جزیره العرب است که اکثریت آنها بدوی بوده‌اند و مهر عمومیت آن شامل همه ملت‌های عرب نمی‌شود. به علاوه، سخن آن حضرت نمی‌تواند با قرآن کریم که درباره تمدن عاد و ثمود و سبا تصریح دارد در تعارض باشد و معنای امی نیز اصطلاحی است از یهودیان که در مورد غیر یهودیان به کار می‌برده‌اند و مردم عرب نیز از آنان اقتباس کرده‌اند و قهراً به معنای بی سواد می‌نویسند.^۱

۳- اشکال سوم ناظر به ابعاد اعجاز قرآن مطرح شده است. ناقد محترم باید توجه داشته باشند که موضوع بحث ما و جوه اعجاز قرآن نبوده و قهراً چنین توقعی نمی‌رود که در کتاب تاریخ آن هم در استشهداد به کمال زبان عربی به عنوان یکی از مظاهر تمدن در این منطقه، به چگونگی اعجاز قرآن بپردازیم. بلی قرآن به عنوان معجزه باقیه برای هر دانشمندی در بعد دانش خودش می‌تواند معجزه تلقی شود ولی در بخش زبان و ادبیات، قرآن مخترع واژه‌های جدید در زبان عربی نبوده بلکه از همان واژه‌های شناخته شده برای مخاطبین خود استفاده کرده و قهراً اعجاز قرآن در بخش فصاحت و بلاغت، کاری هنری در انتخاب واژه‌های فصیح و بلیغ خواهد بود. نکته دیگر اینکه مراعات فصاحت آن هم با فرض جامعیت قرآن که در علوم مختلف حقوق، سیاست، تاریخ، فلسفه، عرفان و جز آن مرجع است از کمال زبان عربی حکایت دارد.

۴- درباره استقبال مردم عرب و از جمله قریش از مسیحیت بایستی ناقد محترم توجه داشته باشند که غسانیان، به حکم مجاورت، اکثراً مسیحی شده بودند و آل منذر نیز در عین همجواری و تحت حمایتی پادشاهان ایران زردشتی، به مسیحیت گراییدند و یکی از عوامل مهم تیرگی روابط خسرو پرویز با نعمان بن منذر پادشاه مردم حیره نیز همین بوده است. اما در مکه نیز نه تنها ورقه بن نوفل و دیگران

۹- دربارهٔ احادیث مروی از طریق عامه نسبت به توحید نیاکان پیامبر، که ناقد محترم پیشنهاد ذکر حدیث را داده‌اند بایستی توجه شود که در ص ۱۱۳ این پیشنهاد انجام شده و حدیث «لم ازل انتقل من اصلاب الطاهیرین...» از طریق عامه نیز مروی است. هر چند منابع دیگری در پاورقی می‌توانست اضافه شود و ان شاء الله در چاپ دوم این نقیصه نیز مانند نواقص دیگر برطرف خواهد شد؛ از جمله نویسندگان اهل سنت، سیوطی دارای چنین اعتقادی است و استدلال به ادله متعدد دارد.

۱۰- ناقد محترم همچنین در آخرین بودن سوره نصر خدشه کرده‌اند و آخرین سوره قرآن را مانده دانسته‌اند ولی باید توجه داشته باشند فرق است بین عنوان آیات و سوره؛ زیرا بی تردید اولین آیات، آیات سوره علق یا مدثر است و آخرین آیات آیه الیوم اکملت لکم دینکم و... است که به مناسبت غدیر خم در دو ماه قبل از وفات پیامبر اکرم (ص) نازل گردیده است. ولی اولین سوره، سوره حمد و آخرین سوره، سوره نصر است؛ البته از مجموع سوری که به صورت کامل بر پیامبر (ص) یکجا نازل گردیده و این مطالب منافاتی با هم ندارد.

۱۱- دربارهٔ جریان بعثت و چگونگی نزول آیات اول سوره علق ایراد ناقد محترم صحیح به نظر می‌رسد و ان شاء الله در چاپ بعد منابع و اقوال دیگر، در حدی که مناسب کتاب تاریخ باشد خواهد آمد یا جایگزین خواهد شد. ولی اجمالاً بایستی توجه داشته باشند که هدف ما در این بخش انزوای پیامبر (ص) در حرا به عنوان سنت تحت بوده که همان تحنف است که از سنن پیروان حضرت ابراهیم (ع) بوده است.

۱۲- ایراد ناقد محترم به آنچه در ص ۱۶۱ کتاب دربارهٔ حادثهٔ یوم الانذار آمده، اشکالی محتوایی نیست ولی از جهت ویرایشی صحیح است. در اینکه بسیاری از نویسندگان جریان تاریخی، افتخارات علی (ع) را به سبب اختلافات عقیدتی کم‌رنگ جلوه داده‌اند کمترین تردیدی نیست، چنانکه خود ناقد محترم اعتراف دارند. ولی در عبارات کتاب جمله‌ای که حاکی از انتساب طبری به خیانت باشد مشاهده نمی‌شود. فقط آمده است که نامبرده هر چند جریان را در تاریخ خود به تفصیل آورده، در تفسیرش آن را با جملهٔ کذا و کذا از باب تقیه یا هر هدف دیگری قطع کرده است و لذا ظاهراً ناقد محترم عبارات این کتاب را با اظهارات علامه امینی (ره) و آیه الله سبحانی دام ظلّه خلط کرده‌اند. بنابراین، به عرض می‌رسانم که نظر نویسنده چیزی غیر از آنچه خود

فراری شدند. اصولاً با فرض وفات ابوطالب و انتقال ریاست به ابولهب، بنی هاشم نیز توانایی دفاع از پیامبر (ص) را نداشته‌اند. مهم‌تر اینکه پیامبر (ص) به مسلمانان تا قبل از هجرت اجازه درگیری با مشرکان را نمی‌داده و به آنها می‌فرموده است: «انی لم اومر بقتال» و پناه دادن و دفاع از هر شخص، مستلزم درگیری بوده است و پناهندگی پیامبر (ص) به آنان نقض غرض می‌نموده است.

۷- دربارهٔ رسم فرزندکشی و عدم اختصاص آن به دختران نیز قرآن گویاست و ناقد محترم باید توجه داشته باشد که مردم عرب به دختران «ولد» نمی‌گفته‌اند و آیه «لا تقتلوا اولادکم» نص دربارهٔ پسران است. پس پسران و دختران همگی مشمول قهر پدران بوده‌اند گویا اینکه به خاطر نقش ممتاز پسران در جنگ و فعالیت‌های اقتصادی و جزآن کمتر مورد بی‌مهری قرار می‌گرفته‌اند و وجود این رسم در مکه را نیز خود قرآن گویاست چه اینکه پیامبر (ص) طبق فرمان خداوند پس از نزول آیه «یا ایها النبی اذا جئک المؤمنات بیابعنک علی الا یشرکن بالله... و لا یقتلن اولادهن...» بر ترک این عمل شنیع تعهد گرفته است. اگر چنین رسمی در مکه مطرح نبود، تعهد گرفتن از فاطمه بنت اسد و هند همسر ابوسفیان و دیگران معنا نداشت. اصولاً رسم فرزندکشی تقلیدی از تمدن روم بوده و منتسکبو در روح القوانین تصریح می‌کند که حق کشتن فرزند برای پدر در جامعه رومی قانونی بوده است. مردم شهرها و به ویژه تجار مکه در این اقتباس اولویت داشته‌اند. و اما عدم ذکر این امر در سخنان جعفر (رضی) ظاهراً چیزی را ثابت نمی‌کند. زیرا بی تردید جعفر همه انحرافات را یاد آور نشده است. تصدی فرزندان قضی نسبت به شتون حرم تا قبل از آل سعود که رسماً پادشاهی متعلق به سادات حسنی بوده، جای تردید ندارد و اکنون نیز شریفان حجاز بدون مسئولیت نیستند و حداقل بخشی از اراضی منا و عرفات متعلق به آنان است.

۸- دربارهٔ سنت سفر تابستان و زمستانی هر چند بیشتر نویسندگان هاشم را مبتکر این امر دانسته‌اند، با این نقل که قضی بنیان‌گذار این رسم بوده منافات ندارد. زیرا ممکن است قضی کار را آغاز و هاشم که خود و برادرانش از پادشاهان مجاور جزیره العرب مثل کسری و قیصر و نجاشی «روادید» حمل و نقل کالا دریافت داشتند، آن را تثبیت کرده باشد از این مرحله، موقعیت تجاری حجاز وارد مرحله باشکوه خود شد. به هر حال مورخان معروف، هاشم را بنیان‌گذار این سنت دانسته و ما نیز (در ص ۹۶) به این مطلب تصریح کرده‌ایم.

شما اظهار داشته اید نیست.

بدین معنا که ما نیز در عین حال که ایرادات زیادی به تاریخ طبری داریم در این بخش صراحت ایشان را می ستاییم و تنها ایراد به متن تفسیری ایشان است که خود شما نیز آن را قبول دارید.

۱۳- ناقد محترم درباره تمایل افرادی از قریش به مسیحیت (در ص ۷۰) اظهار می دارند که تعبیر خانواده خدیجه صحیح نیست. در پاسخ بایستی به عرض برسانیم که مراد افرادی از قریش است که خانواده خدیجه رضی بوده اند. عبیدالله بن جحش و... نیز از قریش بوده اند و همین مقدار عبارت «افرادی از قریش» را تصحیح می کند. اما عموم خانواده خدیجه مسلم مسیحی نبوده و ما نیز در صدد بیان چنین مطلبی نبوده ایم و عبارت کتاب نیز چنین مطلبی را نمی رساند.

۱۴- ناقد محترم در ص ۱۷۱ نسبت به عامل مهاجرت مسلمانان که فرار از شکنجه بوده است تشکیک فرموده اند به این دلیل که حضور افرادی مانند جعفر بن ابی طالب و عثمان بن عفان و عثمان بن مظعون و عبیدالله بن جحش از افراد فامیل دار را با این واقعیت هماهنگ ندیده و توصیه فرموده اند که به نوشته فاضل محترم هاشم معروف مراجعه شود.

در پاسخ بایستی گفته شود که بلی همه مسلمانان در شکنجه بوده اند چه فامیل دارها و چه بی فامیل ها و تنها تفاوت در چگونگی شکنجه شدت و ضعف آن بوده است. زیرا پناه بردن بنی هاشم و غیر آنها در جریان محاصره اقتصادی به شعب ابی طالب خود حاکی از ناتوانی آنان و حتی بنی هاشم است. مگر عثمان بن مظعون همان کسی نیست که وقتی در اثر یک شایعه به مکه بازگشت مجبور شد در پناه ولید بن مغیره قرار گیرد و مگر هم او نبود که در جلسه شب شعر لیب سلی خورد و چشمش کیبود شد؟ و مگر خود ابوطالب و خدیجه در اثر تحمل شدائد دوران محاصره اقتصادی، دار دنیا را وداع نگفتند؟ آیا اینها شکنجه نبوده است؟! مگر مهاجران حبشه وقتی به دربار نجاشی احضار شدند مضطرب نبوده اند و آیا اضطراب آنها به دلیل عودت به مکه و روریاری با شکنجه نبوده است؟! جالب این است که ناقد محترم، نویسنده این کتاب را نسبت به عدم رجوع به کتاب آقای هاشم معروف و در مورد دیگر بخاطر عدم رجوع به کتاب آقای جعفر مرتضی ملامت فرموده اند و این ایرادی است که در مورد آن خوانندگان محترم بایستی داوری کنند و مدعای فوق را با عبارات علی (ع) در نهج البلاغه مقایسه کنند که

حضرتش نسبت به تحمل شکنجه بنی هاشم اعم از مؤمن و کافر و دفاع بی دریغ از پیامبر اکرم افتخار فرموده است و این تعمیم افتخار حتی شامل ابولهب نیز می شود زیرا او هم در دوران ابوطالب مانند دیگر بنی هاشم حامی پیامبر (ص) بود و بدین جهت با ایذاء و شکنجه روبه رو بوده است و تمام موضع گیری خصمانه او بعد از وفات ابوطالب بوده است.

۱۵- و اما اشکال ناقد محترم در ص ۲۱۰ نسبت به نقل یعقوبی درباره بازگشت زینب دختر پیامبر (ص) و تعارض آن با گفتار ابن هشام در سیره نبوی. بایستی توجه فرمایید که یعقوبی از اولین مورخان است و به نظر نگارنده، کتاب او از سیره ابن هشام و تاریخ طبری معتبرتر است. همان گونه که می دانید علامه عسگری به کتاب طبری اشکالات عالمانه فراوانی دارند که هیچ یک از آنها به تاریخ یعقوبی وارد نیست.^۲ ولی در عین حال جا دارد که این اختلاف نظر در ص ۲۱۰ منعکس شود.

۱۶- درباره ایراد ناقد محترم نسبت به صفحه ۲۱۱ درباره تشریف اذان بایستی پیشنهاد تکمیلی او در چاپ بعد اعمال گردد. ولی جا دارد که یادآور شویم که ایشان در چند سطر قبل ما را به خاطر عدم رجوع به سیره ابن هشام و اکتفا به نقل یعقوبی توبیخ فرمودند و لذا انتظار نمی رفت که در چند سطر بعد نسبت به اعتماد به نقل ابن هشام، ما را مورد اعتراض قرار دهند. به ویژه اینکه از دیدگاه قرآن خواب نیز از اقسام وحی است و الهام به یکی از اصحاب و تأیید رسول چیز عجیبی نیست.

به هر حال توجه به این نکته نیز برای خوانندگان محترم ضروری است که در محتوای تاریخ اختلاف نظر فراوان است و در یک متن درسی و کمک درسی، که بنا بر اختصار است، نمی شود از همه کم و کاستی ها اجتناب شود.

۱۷- اما ایراد ناقد محترم نسبت به ص ۲۲۸، در مورد عدد لشکریان پیامبر (ص) در غزوه بدر، مسئله مهمی به نظر نمی رسد زیرا عدد یاران پیامبر، چه پانصد تن و چه دو هزار تن، چندان تفاوتی ندارد. گویا اینکه دقت نظر شما را نسبت به این مطلب ارج می نهمیم و در چاپ بعد مستندات بیشتری در پاورقی خواهیم آورد.

۱۸- اشکال نسبت به عدد یاران پیامبر (ص) در جنگ حنین، معلول اشتباه تاپی است که رقم ده را دو نوشته و در موقع تصحیح از نظر نویسنده نیز مخفی مانده است. به هر حال ما نیز به چیزی

غیر از ۱۲ هزار تن مسلمان از مردم مکه و مدینه اعتقاد نداشته و نداریم.

۱۹- اشکال ناقد محترم نسبت به زمان تقسیم غنائم جنگ حنین که آیا قبل از حمله به طائف صورت گرفته یا بعد از آن و اینکه عبارات کتاب موهب خلاف است، اشکال مهمی به نظر می‌رسد. هیچ‌گاه ادعا نداریم که عبارات ما ممکن نیست موهب خلاف باشد و از ناقد محترم انتظار داریم که این‌گونه موارد را باز هم یادآور شوند تا در اصلاحات و پیرایش ان‌شاءالله اعمال گردد.

۲۰- درباره تعارض نقل یعقوبی یا عبارات ابن هشام در سیره و گفتار واقدی در المغازی چنانچه پیش از این اشاره تاریخ یعقوبی را از نظر مستند معتبرتری دانم. ولی در عین حال بایستی به منابع دیگر نیز توجه داشت.

۲۱- ایراد ناقد محترم در ص ۲۷۲ نیز اشکال و ایرایشی است. زیرا نویسنده نیز ابوسفیان را اهل طائف نمی‌داند و تنها مغیره را ثقفی و از اهل طائف می‌داند و بنابراین به جای «بودند» فعل «بود» صحیح است.

۲۳- اشکال ناقد محترم نسبت به آغاز و انجام عبارات تاریخ سیاسی اسلام ان‌شاءالله با جابه‌جایی گیومه اصلاح خواهد شد و در حقیقت این اشکال نیز اشکال و ایرایشی است. از این نمونه اشکالات فراوان است که ان‌شاءالله با ارائه نظریات خیر خواهانه از باب نظر امید است برطرف گردد.

۲۴- اما نسبت به استرداد فدک در دوران عمر بن عبدالعزیز و عدم استرداد آن به وسیله علی (ع) ظاهراً تردیدی نیست و بدون شک، سکوت علی (ع) معلول تقیه و عدم تناسب شرایط سیاسی بوده و قهراً ابهامی برای خوانندگان محترم متصور نیست.

گو اینکه تصریح به این مطلب چنانکه ناقد محترم خواسته‌اند بجا و به مورد خواهد بود، ولی ظاهراً تصریح بر نزاع علی (ع) با خلیفه اول و دوم ما را از تصریح در عبارت بی‌نیاز می‌سازد.

درباره خشم عمر نسبت به خالد بن ولید و اصرار او به اعتراف خالد به دروغ بودن گفتارش در همه متون تاریخ مبهم است.

۲۵- اشکال ناقد محترم بر اینکه عبارت «صهیب آزاد شده عمر» در تاریخ یعقوبی وجود ندارد، صحیح است و نویسنده نیز چنین ادعایی ندارد. بنابراین جا دارد این جمله داخل کروشه [...] گذاشته شود. در حقیقت این اشکال نیز اشکال و ایرایشی است.

۲۶- در ص ۳۵۱ نویسنده نیز مقصودش این است که پیامبر (ص) پدر زن عثمان بوده‌اند. این مطلب برای هر فردی که کمترین آگاهی نسبت به تاریخ اسلام دارد روشن است و لذا احتمال عکس آن نمی‌رود و معلوم نیست که ناقد محترم چرا چنین توهمی برایش پیش آمده؟ این نکته مورد اتفاق مورخان و محدثان بوده و تنها آقای جعفر مرتضی همسر عثمان را دختر پیامبر ندانسته‌اند.

۲۷- در ص ۲۵۲ بایستی به اسم حبیب بن مطعم و حو یحطوب بن عبر العزی تصریح شود و اشکال تاپیی است. یعنی در نسخه اصلی چهار نام که یعقوبی آورده وجود داشته و در موقع تاپی دو نام حذف شده است و در غلط‌گیری نیز غفلت شده است.

۲۸- ترجمه کلام علی (ع) در ص ۳۵۴ متعلق به آقای دکتر شهیدی است و ظاهراً ترجمه دقیق است و معلوم نیست که ناقد محترم چرا آن را نپسندیده است!! یا فرض اینکه خود دو عبارت را پیشنهاد کرده یکی به خاطر دامادش یا برادرزنش....

۲۹- اشکال ناقد محترم بر صفحه ۳۶ این است که چرا بایستی تمام علت اغتشاشات دوران علی (ع) را به عدالت اقتصادی مربوط دانست. با فرض اینکه توطئه‌های بنی امیه و... اقتضا داشت که به هر صورت قدرت در اختیار علی (ع) قرار نگیرد. در پاسخ یا توضیح می‌توانیم بگوییم که بی‌شک ناراضیتی بنی امیه و... فقط به دلیل عدالت علی (ع) نبود. آنها داعیه قدرت داشتند ولی ناقد محترم بایستی توجه داشته باشد که مخالفان علی (ع) به تنهایی نمی‌توانستند در برابر قدرت علی (ع) ایستادگی کنند، بلکه نیازمند به یارانی بودند که آنها یا اکثر آنها به چیزی جز پول و ریاست می‌اندیشیدند. عدالت علی (ع)، جبهه مخالفان را تقویت کرد و سرانجام به پیروزی معاویه انجامید.

پرواضح است که نویسنده در صدد آن نیست که خدای ناکرده روش اقتصادی علی (ع) را تخطئه یا بر خلاف مصلحت بداند بلکه برعکس معتقد است که علی (ع) اگر جز به این روش عمل می‌کرد، دیگر بر عمر و عثمان و معاویه برتری نداشت. علی بودن علی چنین اقتضا داشت که جز به حق نیندیشد، هر چند شخص او نابود گردد.

۳۰- آخرین اشکال تحلیلی ناقد محترم این است که چرا در ص ۳۹۴ نویسنده امام مجتبی (ع) را منتخب مردم دانسته در حالی که می‌بایست منتخب امام علی (ع) یا منتخب امام و مردم معرفی می‌کرد، زیرا نویسندگان متعددی تصریح دارند که امام مجتبی (ع) منتخب

علی (ع) بوده‌اند.

در پاسخ به این اشکال می‌توانیم بگوییم ناقد محترم بایستی توجه داشته باشد که نویسنده در صدد پاسخ به اشکالی است که یکی از نویسندگان بزرگ معاصر آقای محمد حمیدالله یا کسانی اظهار داشته‌اند که علت تصمیم معاویه در مورد بیعت گرفتن از مسلمانان برای یزید این بود که علی (ع) فرزندش را به خلافت مسلمانان بعد از خود منصوب کرده بود.

البته پرواضح است که ما به خاطر پاسخ به اشکال فوق خلاف عقیده خود عمل نکرده‌ایم بلکه با وجود تصریح پاره‌ای از مورخان بر تعیین امام مجتبی (ع) برای جانشینی علی (ع)، بر این عقیده‌ایم که علی (ع) چنین نکرده است. زیرا حداقل آن حضرت در نهج البلاغه مکرراً در پاسخ نامه معاویه ... می‌فرماید: لقد بايعني القوم الذي بايعوا ابا بكر و عمر پس این روش مرضی مسلمانان صدر اسلام بوده و قهراً علی (ع) معقول نیست که بگوییم قول و فعلش در تناقض با یکدیگر بوده است.

و همان گونه که می‌دانیم معترضین به کار معاویه در مورد بیعت به خلافت برای یزید به او پیشنهاد می‌کردند که مانند خلیفه اول یا دوم عمل کند و اگر علی (ع) کسی را نصب کرده بود آنها نمی‌توانستند کار معاویه را تخطئه کنند و حداقل معاویه به معترضان می‌گفت چرا به علی (ع) اعتراض نکردید و اکنون به من اعتراض دارید و امام حسن (ع) نیز در نامه‌اش به معاویه به نقل ابوالفرج در مقاتل به منتخب مردم بودن خود تصریح دارد. امام حسن (ع) پس از وفات علی (ع) خطبه خواند و خود را معرفی کرد و ابن عباس مردم را به بیعت فراخواند و آنان نیز استقبال کردند و یعقوبی نیز می‌گوید: مردم فراهم شدند و با حسن بن علی بیعت کردند و حسن بن علی به مسجد آمد و خطبه طولانی ایراد کرد و ... (ج ۲، ص ۱۴۴).^۴ به هر حال اختلاف نویسنده و ناقد محترم اختلاف مبنایی است و قهراً انتظار می‌رود که ما را در چنین مواردی محذور دارند و یکبار دیگر کتاب را با دقت بیشتر و حسن نظر بهتری مطالعه فرمایند.

۳۱- ناقد محترم از این پس وارد اشکالات شکلی شده و می‌گوید در مواردی مستند مطلب آورده نشده و در مواردی مستند صحیح نبود و سرانجام اعتراض دارد که چرا به کتاب‌های فروغ ابدیت و تاریخ تحلیلی نوشته استاد سبحانی و دکتر شهیدی و بلکه داستان راستان استاد

مطهری استشهد کرده‌اید؟!

پاسخ اینکه اولاً استشهد ما به این کتب به عنوان تأیید است و ثانیاً ناقد محترم گویا فراموش کرده‌اند که خود ایشان اصرار دارد که به کتاب‌های آقای جعفر مرتضی و دیگران می‌بایستی مراجعه می‌شد. در حالی که به نظر اینجانب آیه الله سبحانی و دکتر شهیدی از نظر دقت نظر و اعتبار تخصصی، معتبرترند. دکتر شهیدی عمری را به مطالعه تاریخ اختصاص داده و در صلاحیت علمی و عقیدتی او تردیدی وجود ندارد.

اشکال دیگر نویسنده، عدم ذکر منبع برای پاره‌ای از مطالب و احياناً اشتباه در منبع است. این اشکال را با آغوش باز می‌پذیریم. بنده چنین ادعایی نداشته و نخواهم داشت که نوشته‌ام خالی از نقص است. امیدوارم در چاپ بعدی حداقل پاره‌ای از نواقص اصلاح شده و نوشته حاضر در شرایط بهتری عرضه گردد.

در پایان از فاضل محترم جناب آقای علی حسن بیگی تشکرات خالصانه دارم و آرزوی موفقیت هر چه بهتر و بیشتر را برای ایشان از خداوند متعال مسئلت دارم. امیدوارم که ایشان نیز این دفاع را حمل بر خودپسندی یا اهدافی دیگر از این قبیل نفرمایند و یک بار دیگر کتاب را با دقت بیشتر و حسن نظر بهتر مطالعه فرمایند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- متأسفانه این اشتباه تا حدودی معلول برداشت عجولانه از آیه ۷۸ سوره بقره است که می‌فرماید «و منهم امیون لا یعلمون الكتاب الا امانی...» بوده و توجه نشده است که الکتاب همان تورات است و امیون مردم اوس و خزرج هستند که زبان عبری نمی‌دانسته‌اند. برای فهم مفهوم امیین لازم است به آیه ۷۵ سوره آل عمران مراجعه شود که می‌گوید یهودیان می‌گویند لیس علینا فی الامیین سبیل و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون.

۲- بنگرید به تاریخ طبری، ج ۲ ص ۲۱۱.

۳- بنگرید به یکصد و پنجاه صحابی مجعول و...

۴- و نیز بنگرید به انساب الاشراف بلاذری، ج ۲ ص ۳۲؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۱۳؛ تجارب الامم، ابن مسکویه، ج ۱، ص ۲۸۵؛ اخبار الطوال ص ۲۶۳ و جزآن.